

---

# اندیشهٔ سیاسی کارل پوپر

---

جرمی شی‌یرمر

مترجم

عزت‌الله فولادوند

www.ketab.ir



نقش‌ما

تهران

۱۳۹۲

Jeremy Shearmur  
*The Political Thought of Karl Popper*  
Routledge, London and New York, 1996

سرشناسه:	شی.یرمر، جریمی، ۱۹۴۸-۴.	Shearmur, Jeremy
عنوان و پدیدآور:	اندیشه سیاسی کارل پوپر؛ جریمی شی.یرمر؛ مترجم عزت‌الله فولادوند.	
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶.	
مشخصات ظاهری:	۲۵۵ ص.	
شابک:	ISBN 978-964-9971-48-2	
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).	
یادداشت:	عنوان اصلی:	<i>The Political Thought of Karl Popper</i>
یادداشت:	نمایه: ص. ۲۵۵-۲۵۱.	
موضوع:	پوپر، کارل ریموند، ۱۹۰۲-۱۹۹۴ م. نظریه‌های سیاسی و اجتماعی.	
شناسه‌ی افزوده:	فولادوند، عزت‌الله، ۱۳۱۴-، مترجم.	
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ الف۸ / ج۹نش / JCT۵۷	
رده‌بندی دیویی:	۳۲۰ / ۰۹۲	
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۴۷۶۴۱-۸۵ م	

### اندیشه سیاسی کارل پوپر

نویسنده مترجم	+	چیزی نمی‌پوشد حسب الله اولادوند
چاپ دوم چاپ اول نیراز	+	بیت ۱۳۹۲ تابستان ۱۳۸۶ ۷۰۰ نسخه
نسخه پرداز مدیر هنری حروف‌نگار لینتوگرافی چاپ متن و جلد صحافی	+	مهدی توری حسین سجادی محبوبه محمدی گرافیک‌گستر صنوبر سپیدار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۷۱-۲۸-۲  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



۷	یادداشت مترجم
۱۱	مقدمه
۳۱	فصل اول رشد فلسفه سیاسی پوپر
۳۱	مقدمه
۳۶	زلاندنو
۴۱	جایگاه جامعه باز
۴۵	پس از جامعه باز
۵۵	فصل دوم جامعه باز و فقر اصالت تاریخ
۵۵	محیط و شرایط کار پوپر
۵۹	یکی از دیگری خطرناکتر
۶۶	فلسفه سیاسی جامعه باز
۸۹	فصل سوم پس از جامعه باز
۸۹	مقدمه
۹۰	خوش بینی معرفت شناختی
۹۴	«در تدارک نظریه ای عقلی درباره سنت»
۱۰۳	سیاست و «جهان ۳»

۱۱۷	فصل چهارم ارزشها و عقل
۱۱۷	نظریه اخلاقی
۱۲۸	عام‌نگری اخلاقی و سودنگری منفی
۱۳۶	حدودی برای خردگرایی؟
۱۴۱	فصل پنجم پوپر و لیبرالیسم و اصالت ماهیت تعدیل شده
۱۴۱	مقدمه: لیبرالیسم و سوسیالیسم دموکراتیک در جامعه باز
۱۵۰	ملاحظات درباره مراقبت
۱۵۸	ضابط پوپر با اصالت ماهیت
۱۶۰	ساختار و عمق در جهان اجتماعی
۱۶۷	نگاهی دوباره به فلسفه سیاسی
۱۶۹	نهادهای انتزاعی و مهندسی اجتماعی در جامعه باز
۱۷۱	نهادهای انتزاعی در جامعه باز
۱۸۲	طرح‌ریزی نهادی، جماعتها، اجتماع شدن و حذف
۱۹۹	فصل ششم ارتباط کار پوپر با جهان معاصر
۱۹۹	مقدمه
۲۰۰	میان جزمیت و نسبییت
۲۰۵	نظریه نقدی [مکتب فرانکفورت]
۲۱۰	در تدارک جامعه‌شناسی هنجاری معرفت
۲۱۴	نقدی پوپر از رمانتیسم
۲۱۷	نتیجه
۲۲۱	یادداشتها
۲۵۱	نمایه

## یادداشت مترجم

کارل پوپر نیز مانند کریفان نامدار خویش افلاطون و ارسطو و هگل و مارکس، دچار این سرنوشت غم‌انگیز در کشور ما شده است که بسیار درباره او می‌گویند ولی اغلب بی‌آنکه برآستی آثارش را خوانده باشند. در برابر او جبهه می‌گیرند و به افکارش می‌تازند و به دیگران به علم پسندیدن باحتی بیان اندیشه‌های او ناسزا می‌گویند بی‌آنکه واقعاً بدانند به کیست که پوپر می‌برند و به چیست که دست رد می‌زنند. نقد سنجیده بنسبت کمیاب، و خشم و خروشن فراوان بوده است.

اما به‌رغم همه غوغاها، جایگاه پوپر، چه در ایران و چه در خارج، در اندیشه علمی و فلسفی و سیاسی همچنان محفوظ مانده است. بزرگترین نشانه توفیق هر متفکر این است که چه مایه از افکار او آنچنان قبول عام پیدا کند که بخشی از تفکر همگانی شود، و دیگران بسا بی‌آنکه خود متوجه باشند که از چه کسی پیروی می‌کنند، اندیشه‌های او را در کارهایشان به کار بندند. بر طبق این معیار، کامیاب‌های معتابه نصیب پوپر شده است. در بسیاری از شاخه‌های دانش — از معرفت‌شناسی و فلسفه علم گرفته تا سیاست و زیبایی‌شناسی — دانشمندان و کشورمداران روشهای او را به کار می‌بندند. البته مخالفت و مسائل اختلافی همچنان هست و باید هم باشد، زیرا پایان اختلاف به‌مثابه ختم فلسفه است. تا هنگامی که منازعه و نقادی بر سر فلسفه‌ای به جرح و تعدیل و تکمیل بینجامد، باید آن را هنوز زنده و پویا دانست، و این کیفیت در مورد اندیشه‌های پوپر تا امروز صادق است. و این خود، بهترین دلیل بر کنار گذاشتن پیشداوریه‌ها و ژرف‌نگری در کار اوست.

باری، خوشبختانه چند کتاب مهم از پوپر تاکنون به فارسی درآمده است: فقر تاریخیگری، جامعه باز و دشمنان آن، حدسها و ابطالها، جستجوی ناتمام، منطق اکتشاف علمی، جهان باز: برهانی در تأیید نامعینیگری، شناخت عینی؛ و همچنین کتاب کوچک و بسیار سودمندی نوشته برای مگی به ترجمه شادروان منوچهر بزرگمهر به نام پوپر (این کتاب سالهاست که از همت بلند ناشر محترم نایاب است). بطبع، در اثری مانند کتابی که خواننده اکنون در دست دارد و درباره پوپر است، به نوشته‌های او فراوان استناد و از آن نقل قول شده است، و مترجم آرزو داشت آن مطالب را مستقیماً از ترجمه‌های فارسی آثار پوپر بیاورد. بدبختانه بسیاری از این کتابها به ترجمه مجدد نیاز دارد. (به صحت و امانت فعلاً کاری نداریم، ولی نمونه ذوق سلیم یکی از مترجمان این آثار، اصطلاح «تاریخیگری» برای historicism، و از آن بهتر، «نامعینیگری» در برابر indeterminism است که حتی خواندش هم خالی از اشکال نیست، و ارباب اطلاع البته از همین دو فقره هنرنمایی خود حدیث مفصل خواهند خوانند.) بنابراین، من جز به ترجمه چهارجلدی خودم از جامعه باز و جلد اول منطق اکتشاف علمی، ترجمه دانشمند جوان آقای حسین کمالی (که با کمال تأسف ناتمام مانده و هرگز به جلد دوم نرسیده) رواندانستم به ترجمه‌های دیگر اعتماد کنم، و آنچه را از سایر نوشته‌های پوپر نقل شده بود، خود مستقیماً به فارسی برگرداندم.

در ترجمه این کتاب با مشکلی بی‌سابقه روبرو بودم. پوپر نه تنها نثری روشن و روان و استوار و گاهی فاخر دارد، بلکه سلاست کلام یکی از ارکان فلسفه اوست. به عقیده وی، خرد از راه نقادی و آزمون و خطا و بهره گرفتن از تجربه‌های دیگران پیش می‌رود. اما آموختن از دیگران مستلزم فهم سخن ایشان است. زبان مغلق و متکلف راه فهم و بنابراین، یادگیری را می‌بندد و، از آن بدتر، زمینه را برای تاریک‌اندیشی و احیاناً نیرنگبازی آماده می‌سازد. نویسنده این کتاب خوشوقت است که زیر دست پوپر درس خوانده و سالها دستیار او بوده و شیوه نقد و سنجش

۱. در این زمینه از دو اثر دیگر نیز باید نام برد که مطالعه آنها به کسانی که بخواهند از فلسفه سیاسی پوپر اطلاع موثقی پیدا کنند توصیه می‌شود: (۱) کتابی به نام درس این قرن شامل مصاحبه‌های نسبتاً مفصل با کارل پوپر به ترجمه آقای دکتر علی پایا (طرح نو، ۱۳۷۶)؛ (۲) مقاله‌ای به قلم جان گری استاد دانشگاه آکسفورد زیر عنوان «آزادخواهی کارل پوپر» در مجلدی موسوم به خرد در میاست (طرح نو، ۱۳۷۷) به ترجمه خود من.

را از او آموخته است و اکنون می‌تواند با همین ابزار اندیشه‌های او را به محک آزمون بزند و اسب نقادی از استاد را به جولان درآورد. ولی متأسفانه هر بهره‌ای هم که از شاگردی در مکتب او برده باشد، از هنر درست و روشن نوشتن بی‌بهره مانده است، تا چه رسد به زیبانویسی. نثری گره‌گیر و درهم‌تنیده دارد. گاه به نظر می‌رسد از اصول نگارش بی‌خبر است، گاه مرتکب خطاهای دستوری می‌شود، و گاهی حتی الفاظ را غلط به کار می‌برد. غلطها در بعضی از موارد فاحش است: various different points؛ different from به جای different؛ (که چیزی از قبیل «حسن خوبی» در فارسی است)؛ misrule of power به جای misuse of power؛ compared to به جای compared with (در مقام مقایسه نه تشبیه)؛ عدم مطابقت ضمیر و مرجع ضمیر؛ الی آخر. وقتی به جمله‌ها و ارتباط منطقی آنها با یکدیگر بی‌رسیم، بهره از این نیز رنگین تر می‌شود. گاهی جمله به چندین سطر می‌رسد و چنان درهم می‌پیچد و اجزای آن از هم فاصله می‌گیرند که خواننده سرگشته می‌ماند که مطلب چه بود. و به کجا ختم شد. من نه تنها از نویسنده که بظاهر متفکری سرشناس است، بلکه از ناشر نیز در شگفتم که در بازار نشر آوازه جهانی دارد و قاعدتاً باید نسخه‌خوانان و ویراستاران و سرویراستاران صف‌اندر صرف به خدمتش کمر بسته باشند. البته انسان لغزش‌پذیر است، ولی اینقدر؟

حاصل کلام اینکه مترجم می‌بایست کتاب را هم ترجمه و هم در عین حال ویرایش کند تا خواننده ناشکیبای فارسی‌زبان چیزی از آن دریابد. متها و ویرایش نه بدان پایه که مرحوم ذبیح‌الله منصوری نامش را «ترجمه و اقتباس» گذاشته بود و تراوش ذهن خود مترجم بود و کمتر اثری از نویسنده بروز می‌داد. به هر حال، خوشوقتیم که این ترجمه (هرچند با مشقت) سرانجام در دسترس هموطنان قرار می‌گیرد. پوپر - چه افکارش را پسندیم و چه به او دشنام دهیم - یکی از پرنفوذترین متفکران این قرن بوده است، و تأثیر او در بسیاری از حوزه‌های علم و فلسفه و علوم انسانی و اجتماعی، پنهان یا آشکار احساس می‌شود. از همه مهمتر اینکه اصولی که او در سیاست و کشورداری عرضه داشت و استوار کرد، اکنون سرچشمه الهام دوستداران آزادی و پای‌بندان به حقوق انسانی و نسل رزمجوی معاصر شده است. از این رو، کسی که نخواهد دست‌کم از مهمترین آرای او (و احیاناً انتقادهای کسانی



مانند نویسنده این کتاب) آگاه شود، در زمینه تفکر اجتماعی و سیاسی لطمه جبران‌ناپذیر به خود زده است. امیدوارم این نوشته که شاید جدیدترین اثر درباره پوپر است، اندیشه‌وران ایرانی را سودمند بیفتد و به کار آید.

عزت‌الله فولادوند

فروردین ۱۳۷۷

www.ketab.ir

## مقدمه

بخت با من یار بود که زیر دست کارل پوپر درس خواندم، و همچنین هشت سال، از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹، به عنوان دستیار با او کار کردم. گرچه از این تجربه سود عظیم بردم، مدعی نیستم که بدین سبب تعبیر من از آرای او جایگاه ممتاز دارد. وانگهی، هر خواننده پوپر با این استدلال او آشناست که گاهی کسانی که به فیلسوفان نزدیک بوده‌اند به ایشان خیانت کرده‌اند. این نظر وی بود درباره رابطه افلاطون با سقراط، و همچنین فیثته با کانت<sup>[۱]</sup>. بنابراین، سخت به این واقعت آگاهم که اگر پوپر هنوز زنده بود، هیچ استبعاد نداشت که به کار من نیز همان‌طور بینگرد، یکی از دلایل عمده آن اینکه، چنانکه خواننده خود خواهد دید، من برخاستم استدلال کنم که کار پوپر پیامدهایی در عرصه سیاست داشته حاکی از نظریاتی غیر از آنچه او خود، بویژه در جوانی، بدانها قائل بوده است.

برخورد من با کارهای قبلی پوپر - جامعه باز و دشمنان آن و فقر اصالت تاریخ - متأثر از آرای خود وی در سنین بالاتر است که از برخی جهات مهم قائل به نظریاتی غیر از ایام جوانی خویش شد. مقصودم فقط نظریات صریحاً سیاسی او نیست، گویانکه در آنجا نیز برخی تفاوتها وجود دارد. مهمتر و پرمعنا تر تفاوت‌های مربوط به نظریات وی در خود فلسفه است. پوپر هرگز پوزیتیویست نبود. اما در سنین بالاتر برخوردارش کمتر از نویسنده جامعه باز پوزیتیویستی بود. پوپر در سنین بالاتر علنی‌تر به واقع‌بینی علمی گروید (هرچند واقع‌بینی به نحوی از انحاء آشکارا یکی از دلمشغولیهای دیرین او بود<sup>[۲]</sup>)؛ او همچنین به این عقیده رسید که نظریه‌های

متافیزیکی می‌توانند مشمول ارزیابی عقلی شوند<sup>[۳]</sup>. از این گذشته، نویسنده جامعه‌ا‌ز بعضی شباهتها و قرابتها با پسامدرنیسم بروز می‌دهد که من هیچ نظر مساعد به آن ندارم.

پوپر جوانتر و پسامدرنیستها هر دو در مردود دانستن غایت‌شناسی تاریخی [یا قول به علت غایی در تاریخ]<sup>۱</sup> شریکند. اما آنچه به نظر من از این هم نابینا فتنی‌تر است نزدیک شدن پوپر جوان به نقطه‌ای است - مثلاً در برخی انتقاداتش از «اصالت ماهیت»<sup>۲</sup> و در پافشاری بر نگرش مصلحت‌اندیشانه نسبت به امر اجتماعی<sup>۳</sup> - که در آن برخورد واقع‌بینانه با علوم اجتماعی مردود شمرده می‌شود. من همچنین به تأکید او بر تصمیمات اخلاقی فردی اشکال وارد خواهم کرد که بعضی از آرای وی درباره آن (با وجود انکارهای متعدد وی که نسبت‌گرا نیست) به نحو غیر قابل قبولی به ذهنیت‌گرایی اخلاقی نزدیک می‌شود. بتفصیل استدلال خواهم کرد که، به نظر من، نوعی واقع‌بینی اخلاقی مبتنی بر اعتقاد به لغزش‌پذیری وجود دارد که پذیرفتنی‌تر است و در کارهای وی مشاهده می‌شود. همچنین از بحث او درباره ارزش تعبیرهای تاریخی (ذهنی) انتقاد خواهم کرد. در مقابل، از جنبه‌هایی از کار او استفاده می‌کنم که با این اندیشه‌ها در تنش و کشاکش است. منظورم فقط واقع‌بینی او نیست که خواهم گفت قابل تسری به علوم اجتماعی است و، به نظر من، بسیار بهتر از تصورات وی در خصوص پایگاه آن علوم در جامعه باز است. از آن مهمتر شاید افکار او درباره تعبیر عینیت به پذیرش بین‌الذهانی است که از کانت گرفته شده. این افکار در آثار پوپر نقشی مهم ایفا می‌کنند، ولی کاربردشان سیستماتیک نیست و با موضوعاتی درمی‌آمیزد که، به نظر من، بیشتر خصلت ذهنیت‌گرایانه دارند. من استدلال می‌کنم که این موضع‌کانتی باید به نحو سیستماتیک اتخاذ گردد. این کار اجازه خواهد داد کار پوپر را به شیوه‌ای تعبیر کنیم که در آن از عوامل ذهنیت‌گرایانه و، به مذاق معاصران، پست‌مدرنیستی اجتناب شود، و همچنین جنبه‌هایی از افکار وی که به آثار اخیر یورگن هابرماس<sup>۴</sup> نزدیک است، آشکار گردد.



این مجلد خصلت تمهیدی دارد، و نه فقط به معنایی که قائلان به لغزش‌پذیری از

این واژه اراده می‌کنند. من کاملاً توجه دارم که نه تنها بتدریج که چیزهای بیشتری در کارهای پوپر کشف می‌کنم، بلکه وقتی این امور را نسبت به مطالب دیگر می‌سنجم، آرایم در باب مسائلی که اینجا مورد بحث قرار می‌دهم دگرگون می‌شوند. ولی چون طلب تعبیر و تفسیری از کار پوپر که بتوانم به آن اعتماد واقعی داشته باشم به نظر خودم نه تنها جستجویی ناتمام، بلکه احیاناً جستجویی تمامی‌ناپذیر است، احساس می‌کنم به جای اینکه در انتظار پایان پژوهشهایم بمانم که ممکن است هیچ‌گاه به آن نرسم، بهتر است دست به کار نوشتن شوم تا دست‌کم دیگران بتوانند از آرای من که در حال حاضر بدانها رسیده‌ام انتقاد کنند.

در این مجلد به جای بحث درباره تعبیر پوپر از کار دیگران، عمدتاً فقط به نظریات خود وی خواهم پرداخت. مع‌هذا، هنگامی که پیش از نوشتن این کتاب به صورت نهایی، آثار پوپر را دوباره می‌خواندم، توجهم باز مانند زمانی که با او کار می‌کردم به گستره پهناور و عظیم دانش وی جلب شد. ممکن است کسی با نظریات وی راجع به مسائل گوناگون موافق یا مخالف باشد، کم‌اینکه درباره تعبیر او از کار بعضی از شخصیت‌هایی که از آنها سخن می‌گویم، بحث‌های جدی و جالب شده است. اما برای من بسیار چشمگیر بود که فی‌المثل کسانی درباره جامعه‌ی بلاسختان تحقیرآمیز و موهن گفته‌اند که دشوار می‌توان تصور کرد واقعاً زحمتی را که دست و پنجه نرم کردن با آن کتاب لازم دارد بر خود هموار ساخته باشند. پوپر معتقد بود که ساده نوشتن فضیلتی مهم است زیرا رابطه دارد با امکان تبادل نظر ثمربخش و عقلانی میان اشخاص دارای سوابق و زمینه‌های مختلف و برخاسته از محیط‌های فکری گوناگون. او خود در مطلبی که درباره جامعه‌ی بلاسختان نوشته، خاطر نشان ساخته است که کوشیده آن کتاب را خواندنی کند، و گاهی به راه‌هایی که ممکن است نماند دارد چه مایه پژوهش و تبعی در آن به کار رفته است<sup>[۴]</sup>. غم‌انگیز اینکه او سانساز بیش از حد در این امر کامیاب شد، بدین معنا که بعضی از خوانندگانش حوصله نداشته‌اند بسنجند که استدلال‌های او چقدر باید جدی گرفته شود.

پوپر همچنین از آنچه راسل جکوبی به آن کاستی منزلت روشنفکر مردمی یا اجتماعی<sup>۱</sup> می‌گوید، لطمه خورده است<sup>[۵]</sup>. از هنگامی که او زنده بود، روشنفکران

نوفاً از قلمرو همگانی و اجتماعی به حوزه‌های تخصص خویش در رشته‌های مختلف دانشگاهی عقب نشسته‌اند. توقع به طور روزافزون این است که دانشگاهیان فقط همگان خود را مخاطب قرار دهند، و اگر کسی بخواهد در هر موضوعی اظهار نظر کند، نخست باید در رشته‌ای که آن موضوع بخشی از آن است، شاگردی و کارآموزی دانشگاهی کرده باشد. نتیجه کلی این امر، فاجعه بوده است. بسیاری اوقات نویسندگان غیرمتخصص از مسأله‌ای بحث می‌کنند که دانشگاهیان با آن سروکار دارند و متأسفانه با استقبال تنگ‌نظرانه روبرو می‌شوند. با ایشان به نحوی رفتار می‌شود که گویی مقاله‌ای تخصصی با کیفیت نازل نوشته‌اند. آنان انتقاد می‌شود که چرا همه نکات مورد نظر متخصصان را منظور نداشته‌اند، صرف‌نظر از اینکه این امر ربطی به استدلال عمومی‌تر ایشان داشته باشد یا نه. در نتیجه، بحث‌های تخصصی دانشگاهی از تحرکی که افراد خارج از حوزه ولی تحصیل کرده می‌توانند در آن وارد کنند محروم می‌ماند، و از سوی دیگر مشارکت در مباحثات همگانی و اجتماعی برای متخصصان دشوار می‌شود. شیوه معمول و مرسوم و انتظارات متخصصان فقط براننده مخاطبان دانشگاهی از کار درمی‌آید، و آنان فراموش می‌کنند مردم غیرحرفه‌ای را چگونه مخاطب قرار دهند.

این امر به نوبه خود به این خطر می‌انجامد که در مناظرات آزاد همگانی (به هر حال به همین صورتی که هست) طرفداران و مسلطان هوسهای زودگذر یا چهره‌هایی که صاحبان منافع خاص گوناگون باد به برتسان می‌اندازند، در موضع چیره‌گر قرار گیرند. بعلاوه، چون تبادل نظر مستدل میان روشنفکران مردمی مخالف با یکدیگر اکنون دیگر چندان معمول نیست، برای تصمیم‌گیرندگان و عموماً مردم نیز ارزیابی پیشنهادهای متخصصان دشوارتر می‌شود. در همان حال، مشاهده می‌شود که در بخش‌های مهمی از جوامع امروزی «غربی»، اختیار اخذ تصمیم به دست کسانی است که مجبور نیستند در برابر مخالفان پاسخگو باشند، یا حتی به راه‌های قابل فهم به ایشان توضیح دهند که چرا معتقدند تصمیمها باید به نحوی که می‌گویند گرفته شود!<sup>۱۶</sup>

مبادا گمان رود که چون در این کتاب با نویسنده‌ای سروکار داریم که بخش بزرگی از آثارش بدون خصلت تخصصی است، غرض از این تفصیل سفسطه است. سخن بر سر مسأله‌ای مهمتر است. اگر معتقد باشیم مهم است که اندیشه‌هایی

که اثری در دنیا می‌گذارند مورد نقد و سنجش واقع شوند، و بحث انتقادی دربارهٔ دلایل له و علیه شقوق مختلف به تصمیمات شکل دهد، پس وجود جاهایی (واقعی یا مجازی) ضروری است که چنین بحثی در آنها امکان‌پذیر باشد: جاهایی که افراد نگران مسائل بتوانند به آنها بروند، و در آنها کارهای تخصصی مرتبط با مسائل به نحو مناسب مطرح گردد. به نظر من، جکوبی نه تنها راجع به ناپدید شدن روشنفکر مردمی درست می‌گوید، بلکه سخنش در این باره نیز صحیح است که چگونه بسیاری از کارهای حیاتی در دانشگاهها تقریباً هرگونه ربطی را با تصمیمات دولتی و اجتماعی از دست می‌دهند پس اگر برای اندیشه‌های مربوط به پاسخگویی در دایرهٔ همگانی و اجتماعی فائق به اهمیت باشیم، لازم است دربارهٔ تأثیر دگرگونیهای مختلف اجتماعی (از تخصص در دانشگاهها گرفته تا تغییرات در رسانه‌ها) از جهت وقوع چنین امری بدقت بیندیشیم، و بسنجیم که برای بازسازی آنگونه دایرهٔ مردمی و همگانی که چنین بحثهایی در آن امکان‌پذیر باشد، به چه چیز نیاز داریم. این مسائلی بود که پوپر از پاره‌های جبهات شخصاً با آنها سروکار داشت. در جامعهٔ باز، او در برابر ادعای آرنولد توین بی راجع به تقسیم کار در عرصهٔ علوم و اکنشی خصمانه نشان داد. پوپر استدلال می‌کرد که: «آنچه توین بی اسمش را 'تقسیم کار' گذاشته است، بهتر می‌بود 'همکاری' یا 'نقد و سنجش متقابل' خوانده شود»<sup>۱۷</sup>. هنگامی که پوپر این عبارات را می‌نوشت، به هر دلیلی می‌شد گمان کرد که او درست می‌گوید. دست‌کم برای فردی غیر حرفه‌ای ولی پراستعداد مانند پوپر امکان داشت خویشتن را از بسیاری مناظره‌های علمی مطلع نگاه دارد و حتی به بعضی از آنها کمکهای جدی کند. مسأله از این جهت اهمیت دارد که ما امیدوار بودیم آنچه او عقیده داشت برخورد عقلانی علوم است، قابل تعمیم به حوزهٔ سیاست باشد که خود یکی از رگه‌های مهم در کار پوپر است. با توجه به این مسأله می‌توان نظر پوپر را در خصوص انتقاد کیون<sup>۱</sup> از کار او (نظری که برخی از همکاران نزدیک پوپر را نیز شگفتزده کرد<sup>۱۸</sup>) و بویژه واکنش وی را به بحث کیون

۱. Thomas S. Kuhn، مورخ امریکایی تاریخ علوم و نویسندهٔ کتابی معروف به نام ساختار انقلابهای علمی (۱۹۶۲). نام او را در فارسی معمولاً «کوهن» می‌نویسند که اگر از جهت ریشه لغت هم درست باشد، از نظر تلفظ آن در انگلیسی (که زبان مادری این دانشمند است) درست نیست. تلفظ صحیح همان است که ما ضبط کردیم. (مترجم)

درباره «علم بهنجار»<sup>۱</sup> به نحو سودمند و ثمربخش مورد تفسیر قرار داد. پوپر نوشته‌ای دارد به نام «علم: مشکلات و هدفها و مسؤولیت‌های آن»<sup>۲</sup> که منشأ آن یکی از سخنرانی‌های او سال بعد از انتشار اثر کیون بود، ولی هنوز تأثیری از آن بروز نمی‌داد. پوپر در این نوشته مطالبی در انتقاد از تخصص علمی بیان می‌کند و می‌گوید تخصصی شدن علم کسانی را که در آن درگیرند از «مشارکت در خودرهانی»<sup>۳</sup> از طریق معرفت که وظیفه فرهنگی علم است<sup>۴</sup> حذف می‌کند. او همچنین بحث می‌کند که برای کمک به دیگران در یادگیری، استفاده از زبان مغلق تخصصی باید محدود شود. در می‌گوید ما باید «تا می‌توانیم ساده و روشن و بی‌تظاهر حرف بزنیم و... از فهماندن اینکه صاحب معرفتی هستیم عمیقتر از آنکه روشن و ساده بیان شود، همچون طاعون بگریزیم»<sup>۵</sup>. او سپس آنچه را، به عقیده وی، معنا و اهمیت و سیعتر این نکته است اینچنین خلاصه می‌کند:

به اعتقاد من، این یکی از بزرگترین و عاجلترین مسؤولیت‌های دانشمندان است، و ممکن است حتی بزرگترین باشد. زیرا این وظیفه با بقای جامعه باز و دموکراسی پیوند نزدیک دارد. جامعه باز (یعنی جامعه‌ای نه تنها برای تحمل عقاید دگراندیشانه، بلکه احترام به آنها) و دموکراسی (یعنی شکلی از حکومت وقف حفظ و حراست جامعه باز) نمی‌تواند به شکوفایی برسد اگر علم ملک طلق مجموعه‌ای بسته از متخصصان شود<sup>۶</sup>.

اهمیت کار کیون، به نظر من، بیش از آنکه در تردیدکردن در اندیشه‌های پوپر در خصوص ارزیابی عقلانی دگرگونی علمی باشد، در بیان او از سازمان‌یافتگی اجتماعی علم امروزی است. پوپر این نکته - و همچنین تصویر کیون از «دانشمند بهنجار»<sup>۴</sup> - را لافل بعضاً درست دانست و پذیرفت<sup>۷</sup>، ولی در عین حال آن را هولناک یافت. او نه تنها در جوابهای مستقیم به کیون<sup>۸</sup>، بلکه در نوشته‌ای به نام «مسؤولیت اخلاقی دانشمند»<sup>۵</sup> به آن پاسخ داد<sup>۹</sup>. با اینهمه، کیفیت پاسخ پوپر - از جمله دعوت وی به ایجاد تغییرات در آموزش علمی و بحث و مذاکره عمومی بین معلمان و متعلمان بر محور چیزی شبیه صورت جرح و تعدیل شده سوگند بقراطی

1. normal science      2. "Science: Problems, Aims, Responsibilities."      3. self-liberation  
4. normal scientist      5. Moral Responsibility of Scientist.

— به نظر من نهایتاً کافی نیست و مشکلی را نمایان می‌کند که نه تنها در فلسفه علم پوپر، بلکه در فلسفه سیاسی او نیز پیش می‌آید.

این مشکل مربوط می‌شود به نظر پوپر دربارهٔ رابطهٔ هنجارها<sup>۱</sup> با سازماندهی اجتماعی. نوشته‌های او در زمینهٔ فلسفه علم و فلسفه اجتماعی بیانگر دو برخورد متضاد با این امور است که هیچ‌یک به نظر من کاملاً پذیرفتنی نیست. فلسفه علم پوپر (مثلاً بحث او از «هنجارهای روش‌شناختی»<sup>۲</sup>) در چارچوبی نوشته شده است مؤدی به این تعبیر که گویی او با هنجارهای مستقیماً — یا امکاناً — حاکم بر رفتار دانشمندان سروکار دارد. به همین وجه، مشکلات علوم نیز معلول هنجارهای نامناسب یا استفاده از قدرت سیاسی به منظور جلوگیری از انتقاد تلقی می‌شود [۱۵]. در عرصهٔ سیاست، پوپر شرحی به ما عرضه می‌کند در این باره که، به تصور او، هدفهای خواستنی در سیاست کدامند (و وی امیدوار است از اجماع اجتماعی در تشخیص ضرور و آفات در زمان بدیر نتیجه شوند). این هدفها باید در ابتکارهای سیاسی مطمح نظر باشند، و خود آن ابتکارها را باید با توجه به انتقادهایی که از شهروندان می‌رسد کنترل کرد. در جامعهٔ باز او همچنین مکرر می‌گوید که باید نهادهایی بنا کنیم به منظور رسیدن به فلان هدف مشخص. اما بحث نمی‌کند که برای وصول به هدفهای مورد نظر، کارکرد اینگونه نهادها باید چگونه باشد.

فعلاً می‌خواهم تا سنجش یکی دیگر از موضوعات در کار پوپر، تحلیل نکات یادشده را اندکی به بعد موکول کنم، زیرا، به یک معنا، نوشته‌های او پس از جامعهٔ باز — بویژه مقالهٔ «در تدارک نظریه‌ای عقلی دربارهٔ سنت»<sup>۳</sup> — مشکلی از جهت اندیشه‌های وی در زمینهٔ طرح‌ریزی نهادها پیش می‌آورد. در آن مقاله، پوپر می‌گوید سنت در حد فاصل میان مردم و نهادها واقع شده است، و تأکید می‌کند که کارکرد صحیح نهاد ممکن است به سنت وابسته باشد. اما گرچه او در نوشتهٔ مذکور پاره‌ای مطالب جالب نظر دربارهٔ سنت مذهب عقلی بیان می‌کند، چیزی در این خصوص نمی‌گوید که اگر عملکرد نهادها وابسته به سنت است، چگونه باید نهادها را طراحی کرد؟ چگونه سنتی، باصطلاح، ایجاد می‌شود که فلان قسم پیامدهای اجتماعی مطلوب داشته باشد؟



پوپر جایی می‌گوید هنگامی که عازم ترک زلاند نو بود، رئیس دانشگاهی که او در آن درس می‌داد تحقیقی به عمل آورد و «در نتیجه، در ضمن نطق انتقادی بسیار خوبی، دانشگاه را به سبب غفلت از پژوهش تقبیح کرد»<sup>[۱۶]</sup>. اما پوپر در ادامه می‌افزاید:

با اینهمه، کمتر کسی تصور خواهد کرد که سنتی برای پژوهش علمی... برقرار خواهد شد [مقصود پوپر آشکارا، با توجه به فحوای کلام، این است که در نتیجه ایراد آن خطابه چنین سنتی ایجاد شود]، زیرا بسیار دشوار است که کسی در این کار موفق شود. می‌توان نیاز به چنین سنتی را به مردم پذیراند. اما این به معنای ریشه‌دواندن و شکوفاشدن آن سنت نیست!<sup>[۱۷]</sup>

آنچه پوپر اینجا مطرح کرده، به نظر من، در مورد آرای خود او نیز مشکل ایجاد می‌کند. با توجه به نکته مهمی که او یادآور می‌شود، چه برداشتی باید از خواست خودش داشته باشیم که طالب ایجاد نهادهای اجتماعی مختلف است؟ «مهندس اجتماعی» او چگونه باید اقدام به ایجاد سنتها کند؟ پوپر انگشت روی چیزی گذاشته که می‌توان آن را محدودیتی به سبک پرک<sup>۱</sup> از جهت برنامه پژوهشی جامعه‌باز نام داد. زیرا نه تنها مشکلی از حیث چگونگی ایجاد سنتهای جدید وجود دارد، بلکه همچنین با این مشکل مواجهیم که ما خود محصول سنتهای مختلف دیگری هستیم که از نظر شقوقی که ممکن است برکزیتم محدودیتهایی به ما تحمیل می‌کنند. علاوه بر این، پوپر بعدها در ضمن بحث از آنچه نام آن را «جهان ۳» گذاشته، همچنین استدلال کرده که فرد محصولی اجتماعی و فرهنگی است. لذا «مهندس اجتماعی» چگونه باید نهادهایی ایجاد کند که با چنین مراد و مصالحی به هدفهای مشخص برسند؟

من در این کتاب استدلال را حتی یک گام جلوتر خواهم بردم و خواهم گفت باید توجه داشته باشیم که کسانی که اداره و گرداندن نهادهای اجتماعی موجود را در دست دارند و در آنها به خدمت مشغولند، به شیوه‌هایی رفتار می‌کنند که، در محیط هر نهاد، به نظر خودشان معقول و منطقی است؛ و همچنین نوعاً از سویی

۱. Edmund Burke (۱۷۹۷-۱۷۹۹). سیاستمدار و متفکر سیاسی محافظه کار انگلیسی. (مترجم)

باید به انحاء مختلف پاسخگو باشند، و از سوی دیگر تحت تأثیر نهادهای اجتماعی گوناگونی قرار دارند که از جهت شقوقی که بتوانند برگزینند، نقشی گزینشی ایفا می‌کنند. نکته مهم در سخنانی که گفتیم این است که آنچه پوپر در آثار خویش در زمینه معرفت‌شناسی و روش‌شناسی - و همچنین سیاست - نوشته است باید محصول چنین فعالیتی تلقی شود. به عبارت دیگر، هم معرفت بنا به تلقی پوپر، و هم دستور کار عموماً منفی و سودنگرانه‌ای که او به عنوان هدف فعالیت سیاسی به ما توصیه می‌کند، هر دو اموری است محصول اعمال فرد فرد افراد جامعه که در محیطهای اجتماعی و نهادهای مختلف عمل می‌کنند. اما اینگونه هدفها نه نوعاً هدف مستقیم آن افراد است، و نه با افزایش پیچیدگی نهادهای اجتماعی، می‌تواند هدف مستقیم ایشان بشود. یعنی چیزی که متحقق ساختن آن، مقصود هر مرد یازنی در زندگی روزانه باشد. درست است که اگر بناست هدفهای مورد توصیه پوپر دستیاب شود، هریک از این افراد باید نقشی ایفا کند؛ اما اموری که او از آنها بحث می‌کند محصول فرعی تعامل یا کنش و واکنش بسیاری افراد مختلف است. چنین نیست که آن افراد نوعاً ببینند در تحقق بخشیدن به اینگونه هدفها ایفای نقش می‌کنند، بلکه هر کس خویشتن را فردی می‌بیند که سرش به کارها و وظایف روزانه خودش گرم است.

اما این، مشکلی پیش می‌آورد. تصمیم جمعی دایره متحقق ساختن هدفهای مورد موافقت پوپر ممکن است خود آنچنان مهم نباشد، زیرا امکان دارد در رفتاری که مستقیماً یا در کنش و واکنش با رفتار دیگران به ایجاد آثار مورد نظر می‌انجامد، تأثیری نداشته باشد. ممکن است کمابیش دارای همان خصیلت و همان آثاری - باشد مانند تصمیم روز اول سال کسی به کاهش وزن، اما بدون تحلیل مفصل اینکه برای ایجاد چنین پیامدی چه تغییرات مشخصی لازم است و اساساً آیا این تغییرات شدنی است یا نه. انتقاد از ما به علت شکستی که در رسیدن به اینگونه هدفها خورده‌ایم ممکن است حاوی نکات مهم باشد، ولی نه در روش‌شناسی، نه در سیاست و نه در کاهش وزن، خود بخود به ما نشان نمی‌دهد که آیا اصولاً ممکن است به هدفهای مذکور رسید، تا چه رسد به چگونگی رسیدن به آنها. وانگهی، پس از اینکه دیدیم دست‌یافتن به آنها مستلزم چیست، احتمال دارد در تصمیم نخستین به اینکه این همان چیزی است که می‌خواهیم، اصلاً تجدید نظر کنیم.

پوپر خود کاملاً آگاه بود که موانعی در راه رسیدن ما به هدفهای تجویزی وجود دارد. ولی بر طبق تصویری که او نوعاً در ذهن دارد، ما همه به مهندسی اجتماعی مشغولیم و، در این جریان، مجهز به شناخت محصول علوم اجتماعی، می‌کوشیم دغدغه‌های اخلاقی خویش را در خمیره اجتماعی تقریباً بی‌شکلی منقوش کنیم. چون شناخت ما لغزش‌پذیر است، و چون اعمالمان پیامدهای نامقصود یا ناخواسته به وجود می‌آورد، او به این نتیجه می‌رسد که ما از راه آزمون و خطا یاد می‌گیریم. من در این کتاب استدلال خواهم کرد که چنین برخوردی ناقص است، زیرا خلصت مادی‌ای را که اینگونه «مهندسی اجتماعی» با آن کار می‌کند - یعنی واقعیت هست سران را - به حد کافی جدی نمی‌گیرد که بعضاً عبارت از ترتیبات ساختاری است که با هنگامی که برجای باشند، آنچه را بتوانیم انجام دهیم محدود می‌کنند، و بعضاً عبارت از معنا و اهمیت رفتار مردم از نظر خودشان در اوضاع تاریخی و اجتماعی مختلفی است که افراد در آنها عمل می‌کنند و در انطباق با آنها اجتماعی می‌شوند. این نکات از این جهت اهمیت دارند که برای آنچه بتوانیم به وسیله «مهندسی اجتماعی» به انجام رسانیم محدودیتهایی ایجاد می‌کنند، بویژه آنگونه مهندسی اجتماعی که، مطابق میل پوپر، آزادی فرد در آن جدی گرفته شود. محدودیتهای مذکور را می‌توان از طریق فهم این روابط به وسیله برخوردی واقع‌بینانه با علوم اجتماعی درک کرد. ولی نکته اشیر به نظر من، از محدودیتهای برنامه مهندسی اجتماعی نیز حکایت می‌کند، زیرا اگر هدف خاصی به این عنوان که خواستنی است به ما پیشنهاد شود، کافی نیست که فی‌نفسه اخلاقاً به نظر ما جذاب برسد. باید همچنین بسنجیم که دست یافتن به آن از جهت اعمال کسانی که برای تحقق آن باید کارهایی بکنند، به چه معناست. حداقل اینکه به هیچ دلیل نمی‌توان گمان برد که هر چه را در سطح کلان جذاب به نظر برسد، می‌توان با اعمال کسانی بنا کرد که آن اعمال را اخلاقاً معقول بدانند. اگر چنین باشد، این ادعا که باید به اینگونه هدفها برسیم، اخلاقاً مسأله‌ساز می‌شود.

به عقیده من، آنچه به آن نیاز داریم دلمشغولی تفصیلی نه تنها به طراحی نهادها، بلکه به این است که به چه ورزیدگیها و مسؤلیتها و رفتارهایی محتاج خواهیم بود برای رسیدن به آنچه امتحاناً و موقتاً گمان می‌کنیم هدفهایی خواستنی است. برای اینکه چنین هدفهایی، هم عملاً و هم اخلاقاً، دستیاب شوند، به شرح و

بیانی از رفتارها نیازمندیم که نزد افراد در اوضاعی که عمل می‌کنند (یا در صحنه‌های محصول جرح و تعدیل نهادها یا صحنه‌هایی که در حال حاضر در آنها به عمل مشغولند) معقول و منطقی محسوب شود، به نحوی که هدفهای مورد علاقه ما از آن اعمال پدید بیایند و از کنش و واکنش با سایر افراد. در این زمینه، حتماً باید به خاطر داشت که نه هر هدفی که معین شود یا هر شیوه اقدام پیشنهادی، به نظر کسانی که باید دست به اعمال مورد بحث بزنند معقول و منطقی خواهد رسید. ممکن است معقول و منطقی به نظر نرسد صرفاً به این دلیل که آنچه آن کسان باید برای دست یافتن به هدف بکنند، به راههای پیشنهادی شدنی نیست، یا مثلاً به راههایی که با قوعد و مسؤولیتهایشان منافات نداشته باشد<sup>[۱۸]</sup>، یا به دلیل اینکه مجبور خواهند بود به کارهایی دست بزنند که اخلاقاً در نظرشان غیر قابل قبول است. بد نیست مثالی بزنم که به آنچه ممکن است در غیر این صورت به بحثی بیش از حد انتزاعی تبدیل شود، محتوا و مصداق بدهد. ملوین لپسکی در نوشته‌ای درباره آنچه به آن «بوروکراسی در سطح کوچه و خیابان» می‌گوید، از نقش کسانی در بوروکراسیها بحث می‌کند که با عامه مردم وارد کنش و واکنش می‌شوند، از جمله پاسبانی که در خیابان گشت می‌زند، افرادی که به دفترچه‌های بیمه اجتماعی رسیدگی می‌کنند، و مانند اینها. لپسکی می‌گوید:

بحث من این است که تصمیمات بوروکراتهای سطح کوچه و خیابان و ترتیب و روالی که برقرار می‌سازند و تدبیرهایی که برای مقابله با حوادث مشکوک و فشار کار می‌اندیشند، عملاً به سیاستها و مقررات دولتی تبدیل می‌شود که به اجرا می‌گذارند<sup>[۱۹]</sup>.

این گفته، به نظر من، باید حمل بر آن شود که برآیند سیاستهای دولتی محصول آن قسم اعمال و شیوه‌هایی است که لپسکی به آنها اشاره دارد (هرچند بدون شک مسؤولیت رسمی بوروکرات سطح کوچه و خیابان نیز باید به حساب گرفته شود، گویا اینکه در اینجا هم او باز ترتیب و روالی به وجود می‌آورد تا بتواند از عهده پاسخگویی برآید). در چنین وضعی، کوچکترین تفاوتی نمی‌کند که سیاستمداران یا مدیران دستگاههای مورد بحث رسماً چه هدفهایی تعیین کرده‌اند، مگر آنکه کسی نشان دهد بر پایه اقداماتی که بوروکراتهای سطح کوچه و خیابان می‌کنند، یا

ممکن است بکنند، چگونه می‌توان به هدفهای مزبور رسید. بیهوده است به مردم بگوییم بر مبنای مقرراتی عمل کنند که در آنها امکانی برای اختیارات موردی و قواعد سرانگشتی منظور نشده است، یعنی اختیارات و قواعدی که برای انجام وظایفی که از افراد می‌خواهیم بر عهده بگیرند وجودشان لازم است. این حکم عمده‌تاً، به نظر من، در مورد همه ما در موقعیتهای اجتماعی مختلفمان صادق است. از سوی دیگر، با در نظر گرفتن اینکه ما کیستیم، فلان وظیفه‌ای که به ما محول شده است امکان دارد معقول و منطقی به نظرمان نرسد. باید سخن برک را بجد بگیریم و بدانیم که گذشته و سنتهای ما به ما شکل می‌دهند. البته این به معنای آن نیست که نمی‌توانیم کارهای تازه کنیم. اما آنچه می‌توانیم بکنیم محدود به این می‌شود که کیستیم و محصول تاریخمان تا امروزیم.

به نظر من، یکی از موضوعاتی که پوپر در جامعه باز به آن می‌پردازد - یعنی انتقاد او از برخورد تاریخی با نهادهای اجتماعی<sup>[۲۰]</sup> - درست از همین نظر نیازمند جرح و تعدیل است. اگر اندیشه‌های پوپر را در مقاله «در تدارک نظریه‌ای عقلی درباره سنت» جدی بگیریم، باید نهادها را نه تنها با توجه به هدفهای جاری خود ارزیابی کنیم، بلکه همچنین ببینیم تا چه حدودی (که زائیده تاریخ است) امکان تغییر و تعدیل خود ما - و لذا نهادهایمان - وجود دارد. عمدتاً همین نتیجه را از یکی از رگه‌های استدلال پوپر در جامعه باز نیز می‌توان گرفت. پوپر آنجا اولویت جامعه‌شناسی بر روانشناسی را مورد تأکید قرار می‌دهد، و مثلاً استدلال می‌کند که حتی تصویری بظاهر روانشناختی مانند «فشارهای تمدن» باید مفهومی هم جامعه‌شناختی و هم روانشناختی تلقی شود<sup>[۲۱]</sup>. ولی اگر پوپر روانشناسی انسانی را از جهات مهم محصول جامعه بداند، به نظر می‌رسد که فهم ما از آن باید در چارچوب تاریخ صورت گیرد، بدین معنا که باید بفهمیم چگونه در شرایط تاریخی و اجتماعی مشخص قوام یافته است، و این امر به نوبه خود تغییراتی را که بخواهیم عهده‌دار شویم از چه جهاتی محدود می‌کند...

\*\*\*

بازگردیم به مفهوم «مهندسی اجتماعی» در پوپر. این اصطلاح ممکن است به گوش ما غریب - و حتی مشوم - برسد. اما به یک معنا، آنچه خاطر او را مشغول می‌دارد باید خاطر ما را نیز مشغول کند، زیرا آنچه به آن اهمیت می‌دهیم نه تنها

اعمال فردی خودمان را شامل می‌شود، بلکه محصول اعمال ما و دیگران را نیز در بر می‌گیرد. چنانکه هایک<sup>۱</sup> تأکید کرده است، در نظر داشتن این نکته مهم است که نتایج اجتماعی ارزشمند ممکن است در عین اینکه محصول قصد و نیت آدمی نیست، محصول کردار او باشد. نتایج اعمال ما و دیگران غالباً غیر از چیزی به نظر می‌رسد که همه خواستار آن بودیم. بنابراین، کاملاً حق داریم نگران باشیم که آیا اساساً می‌توانیم نتایج جمعی اعمال خویش و طرز کار نهادهایمان را بهتر کنیم، و اگر می‌توانیم، از چه راه.

در عین حال، دلمشغولی به اینگونه امور (یعنی «مهندسی اجتماعی» به تعبیر پوپر) اگر بناست در آن آزادی فرد محترم شمرده شود، باید خصلت اجماعی داشته باشد، بدین معنا که باید بر قسمی باشد که اگر خودمان مشمول آن قرار بگیریم، خوشحال باشیم. مهندسی اجتماعی باید نه تنها اخلاقاً همه ما را ذاتاً غایت بشمارد [نه وسایلی برای نیل هدف] بلکه آزادی محسوب دارد دارای دلمشغولیها و خواستها و عقاید و نظرگاههای خاص خودمان که نادیده گرفتن آنها برای «مهندسان اجتماعی» نامعقول و غیر منطقی خواهد بود<sup>[۲۲]</sup>.

اینگونه «مهندسی اجتماعی» چگونه باید انجام شود؟ تا جایی که می‌دانم، برخی از جالبترین بحثها در این زمینه، در نوشته‌های مربوط به تئوری مدیریت، و بویژه در بحث از آنچه به «مدیریت بازار پایه»<sup>۲</sup> معروف است، صورت گرفته است<sup>[۲۳]</sup>. در این مجموعه نوشته‌ها (که باید از رهیافتهای معطوف به ایجاد مناسبات شبه‌بازاری در درون شرکتها تفکیک شود) دلمشغولی بر سر شکلی بوده است که بی‌فایده نیست آن را محصول کارهای هایک بدانیم. چنانکه همه می‌دانند<sup>[۲۴]</sup>، هایک بر اهمیت این امر تأکید کرده است که بازار - و بویژه نظام قیمت‌گذاری - چگونه ممکن است ما را قادر به استفاده از شناختی کند که در جامعه پخش شده است و در برخی موارد علی‌الاصول قابل متمرکز شدن نیست. مسأله مورد توجه این دسته از نظریه‌پردازان مدیریت چگونگی استفاده از اینگونه شناخت در محیطهایی غیر از بازار، مثلاً در یک مؤسسه بستنهایی، است. مرتبط با این امر، مشکلی است که قبلاً به طور مستقیمتر به آن اشاره کردم، یعنی چگونگی

۱. Friedrich von Hayek (۱۸۹۹-۱۹۹۲). اقتصاددان و نظریه‌پرداز سیاسی اتریشی-انگلیسی. (مترجم)

2. market-based management

دگرگون ساختن رفتاری که در یک محیط رشد کرده - و اکنون قابل فهم شده - به منظور ارتباط دادن آن با هدفی دیگر. افراد ممکن است این هدف را عقلاً بپذیرند، ولی امکان نداشته باشد مستقیماً به تعقیب آن بپردازند، و حتی در بعضی موارد شروط دست یافتن به آن را درست بفهمند. (از باب نمونه، در نظر بگیرید که حتی در مورد یک مؤسسه بنیهای، شیوه‌های ممکن، مثلاً در یک اداره که مستقیماً با کالاهای ارسالی به بازار سروکار ندارد، چگونه باید با فلان تصور خاص از سودهای مؤسسه ارتباط داده شود. به هیچ وجه آشکار نیست که تصمیمات، مثلاً در زمینه تولید در مواقع استفاده از شناخت تخصصی یا ضمنی یک مهندس یا مدیر تولید و در اوضاعی که پیش می‌آید، چگونه باید به هدفهای دیگر مؤسسه ربط یابد.) در این مجموعه از نوشته‌های مربوط به مدیریت، راه‌حل برگزیده نوعاً این بوده که هدف به بخشهای کوچکتر تجزیه شود، و سپس جزء بجزء ببینند هدف عمومی دستگاه چه رابطهای با رفتار روزانه افراد در صحنه‌های مختلف پیدا می‌کند تا بشود روال و روش معمول آنان را با توجه به اجزاء هدف تغییر داد و با موقعیت خاص هر یک مرتبط ساخت. ممکن است حتی سودمندتر باشد که این امر فرایندی دوسویه دانسته شود که در آن، درونداد افراد بر پایه شناخت وضعی<sup>۱</sup> و غالباً ضمنی ایشان، احتمالاً در هدفهای دستگاه تأثیر می‌گذارد!<sup>۲۵۱</sup>

این مطالب، به نظر من، هم روشنگر و هم مهم است، زیرا نمایان می‌کند که شیوه‌های قدیمتر و تحکمی‌تر مدیریت از چه جهاتی معیوب و ناقص است. بر طبق شیوه‌های مزبور، کسانی که در موقعیت تحکم و اقتدار قرار دارند غالباً در این باره که کارها چگونه باید انجام شود دستورهایی به زیردستان می‌دهند که در وضع واقعی آنان احیاناً به هیچ‌وجه معقول و منطقی نیست. مطالب گفته شده همچنین آشکارا منطبق با روح کارهای پوپر است. اما کاربرد چنین روشی آسان نیست، و در محیطهای غیربازرگانی که موفقیت مالی نمی‌تواند ملاک داوری درباره‌ی حاصل کار باشد، امکان دارد به مشکلات خاصی بینجامد. روش یادشده حتی مشکل‌آفرین‌تر می‌شود اگر تصور کنیم نه در دستگاهی که مردم بتوانند آزادانه به آن پیوندند و از آن بیرون بروند، بلکه در جامعه‌ای به کار بیفتد که تصمیمهایی اسماً جمعی به اعضا

تحمیل گردد. شک نیست که این روش دارای مزایای سازماندهی غیرتحکمی است. ولی در عین حال نیازمند آن است که رفتار افراد تا اندازه‌ای در معرض کند و کاو انتقادی و کنترل دیگران باشد، و اگر نگران آزادی فردی باشیم، این امر ممکن است اسباب نگرانی فراهم کند. ممکن است به طریقی یادآور بحث فوکو در کتاب نظارت و مجازات<sup>۱</sup>، نگران شویم که با وجود ترک الگوهای قدیمتر و تحکمی سازماندهی و قدرت‌رانی، مبادا چیزی به جای آن بنشانیم که در عین نر می بیشتر، موذیان‌تر باشد از این جهت که مستقیمتر به خود ما و به الگوهای رفتاری مقوم شخصیت ارتباط پیدا کند. کسانی که رئیسی مستبد به آنان امر و نهی می‌کند، ممکن است در نتیجه همین امر حس روشن‌فردیت پیدا کنند و به این احساس برسند که غیر از اینکه از دستورهای به نظر خودشان مسخره و احمقانه کسی که مورد احترامشان نیست پیروی می‌کنند، هویت دیگری نیز دارند<sup>۲۶</sup>! بعکس، کسانی که جزئیات رفتار و حتی جنبه‌های شخصی کارهای خویش را در معرض کند و کاو و نظرهای اصلاحی دیگران قرار می‌دهند تا بهتر بتوانند به فلان هدف اسماً مورد توافق برسند، گرچه ممکن است از جهاتی در وضع بهتری باشند، اما به یک معنا امکان دارد مشاهده کرد که شخصیت‌هایشان حالت گروهی پیدا کرده است...

در جامعه باز، پوپر خود می‌گوید: «بزرگترین خطر» آن قسم مداخله‌گری که او می‌پسندد «منجر شدن آن به افزایش قدرت دولت و گسترش دیوانسالاری است»<sup>۲۷</sup>. با توجه به اندیشه‌هایی که هم‌اکنون از آنها بحث کردم، بیم از این امر، به نظر من، اهمیت حتی بیشتری می‌یابد. در تحریرهای بعدی جامعه باز، پوپر گفته است که مداخلات مورد پسند او باید شکل نهادی پیدا کند، نه شخصی. او این افکار را با برقرار کردن مماثلتی با بحث‌هایک درباره حکومت قانون، می‌پروراند. پیداست که، به تصور او، این نحو عمل کردن ممکن است سبب تخلف خطرناکی شود که، در غیر این صورت، روش مرجح وی بظاهر برای آزادی فردی پدید می‌آورد<sup>۲۸</sup>. با اینهمه، روشن نیست که مشکلات مورد بحث ما امکان داشته باشد در اینگونه چارچوب «نهادی» حل شود.

بحث پوپر درباره تضاد میان برخورد شخصی و نهادی جالب توجه است.

1. Michel Foucault, *Discipline and Punish [Surveiller et punir: Naissance de la prison (1975)]*.



استدلال او در خصوص اهمیت [برخورد نهادی]، بر این پایه صورت می‌گیرد که ما با آزمون و خطا به طور مؤثر یاد می‌گیریم (به این تعبیر که نهاد، به یک معنا، موضوعی است که می‌توانیم روی آن به نحوی کار کنیم که روی عمل تصمیم‌گیری موردی نمی‌توانیم). پوپر همچنین بر محورهایی که هایدک در بحث خود از حکومت قانون اهمیت فراوان به آنها داده بود، استدلال می‌کند که [برخورد نهادی] چارچوبی به وجود می‌آورد که «برای هر شهروند قابل درک و شناخت است»، و لذا کارکرد آن نیز «قابل درک» و «قابل پیش‌بینی» است!<sup>۱</sup>

البته برخورد پوپر و هایدک از بسیاری جهات پسندیده است. ولی در عین حال، به نظر من از جهت کاری که درباره آن بحث کردم، وافی به مقصود نیست. نخست، مشکل ناشی از همان ویژگیهایی است که، به عقیده پوپر و هایدک، مطلوب است، یعنی اینکه مردم بتوانند شیوه عمل نهادهای مورد بحث را بفهمند و پیش‌بینی کنند. مشکل این است که همین ویژگی‌ها به مردم امکان می‌دهد رفتار خود را با کنترلهایی که نهاد متبوع اعمال می‌کند تطبیق دهند، و اینگونه امور را نه راهنمای خویش برای رسیدن به هدف مورد توافق، بلکه سد و مانعی تلقی کنند که برای دستیابی به هدفهای خودشان باید بر سر آنها وارد معامله شوند. شخص ثروتمندی که به پیشنهاد مشاور مالی خود در برابر تغییر قوانین مالیاتی کشور واکنش نشان می‌دهد، نمونه‌ای در این زمینه است.<sup>۱</sup>

دوم، روشن نیست که چگونه باید به وسیله آنگونه تغییرات نهادی که پوپر و هایدک از آن طرفداری می‌کنند، به رفتار و شخصیت‌های مردم شکل دیگری داد. درست است که تغییرات مورد بحث، به یک معنا، پاسخگوی دلمشغولی هایدک خواهد بود. در مقایسه با رژیمهای دیکتاتوری، روشی که نگران شناختها و شخصیت‌های افراد باشد بدون شک انگیزه و نظرگاه هر فرد را جدی می‌گیرد ولی در همان حال که در اینگونه روشها آنچه فرد از خود مایه می‌گذارد به حساب گرفته می‌شود، طراح نهادها نیز چنین امور را چیزی تلقی می‌کند که دیگران باید به چشم انتقاد در آن بنگرند و به آن تغییر جهت دهند. این کار به هیچ وجه براننده دولت یا هیچ مرجعی، خواه خصوصی و خواه عمومی، نیست.

۱. یعنی برای فرار از مالیات با حيله‌های قانونی. (مترجم)

اینها همه بظاهر ما را به بن بست می کشاند. همینکه اهمیت عادات و رسوم و شکل گیری اجتماعی و فرهنگی هویت مردم را جداً به حساب بگیریم و وقعی به این مطلب بگذاریم که مردم چگونه عمل می کنند و چگونه در صحنه های نهادی مشخص به زندگی خویش معنا می دهند، توانمان برای مهندسی اجتماعی محدود می شود. اگر آزادی فردی را جدی بگیریم، ممکن است به نظر برسد که دیگر قادر نیستیم به بسیاری از آنچه می خواهیم دست یابیم. از سوی دیگر، اگر آزادی فردی را بجد نگیریم، برخوردارمان شبیه [برخورد] جهان جسور جوان<sup>۱</sup> به نظر خواهد رسید. ولی من می خواهم بگویم که تغییر عاداتها و سنتها و حتی منشاها و شخصیتهای ما ممکن است مقبول باشد اگر پذیرش انضباط لازم، چه در آغاز و چه پیوسته از آن پس، برآستی از تصمیم هر کس سرچشمه بگیرد. اجازه بدهید مثالی ساده و عادی بزنم.

فرض کنید کسی می خواهد وزن کم کند. چیزی که اینجا در سطح فردی با آن مواجهیم بسیار شبیه مشکلی است که داشتیم. شخص چاق نگران چیزی است که، به اصطلاح هایک، محصول عمل او است، نه قصد و نیت او — چیزی که محصول عاداتهای فردی و نهادهایی است که با آنها سر و کار دارد و همچنین محصول الگوی کنش و واکنش او با دیگران، و از این گذشته، چیزی که نمی تواند هر دقیقه مورد توجه باشد. مانند مورد اصلاحات نهادی که پیشتر از آن گفت و گو می کردم، آنچه ضروری است تغییر رفتار و روال معمول شخص است تا نتیجه مطلوب به دست آید. همچنین او ممکن است برای رسیدن به مقصود، راههای دیگری بیابد و بر طبق آنها عمل کند که فی نفسه خواستنی باشند و ضمناً به کاهش وزن نیز بینجامند. (در واقع امکان دارد او نتواند راهی پیش بگیرد که مستقیماً به کاهش وزن منجر شود، اما بتواند از میان چند شق دوست داشتنی یکی را برگزیند که به نتیجه عمومی مطلوب وی بینجامد.) ولی این ممکن است کافی نباشد، و شخص مجبور شود بمراتب بیشتر بر رفتار خود نظارت و کنترل اعمال کند. مثلاً ممکن است نیازمند پیشنهادی تفصیلی باشد که چه باید بکند، و همچنین محتاج نقد و نظر دیگران، الی آخر، و حتی ناچار از رعایت رژیمی بسیار سخت شود.

۱. Brave New World، نام رمانی اثر نویسنده معروف انگلیسی آلدس هاکسلی (Aldous Huxley) که در آن آینده‌ای خیالی و مخوف تحت حکومتی توتالیتر و جهانی تصویر می شود. (مترجم)

اگر چنین چیزی، هر قدر هم به صورت پدران به اشخاص تحمیل شود، مزاحمتی اهانت‌آمیز و وحشتناک نسبت به آزادی آنان خواهد بود. اما اگر روشهای گروه مورد نظر فی‌نفسه محلل به آزادی نباشد و اشخاص بتوانند واقعاً به اختیار خود گروه را ترک کنند، به نظر من هیچ دلیلی نیست که داوطلبانه به گروهی مانند «انجمن کاهش وزن» پیوندند که چنین انضباطی در آن به ایشان تحمیل خواهد شد!<sup>۳۱</sup> (شاید بهتر باشد، به تفکیک از مدل «انجمن کاهش وزن»<sup>۳۱</sup>)، سازمانی را در نظر بگیریم که کسانی که به آن می‌پیوندند باید بدانند عضویتشان فعال و مادام‌العمر خواهد بود، و بیش از تعقیب هدفهای خاص، به چگونگی تأثیرپذیرفتن ایشان از نهادها و الگوهای رفتار که خود نیز در آنها سهیمند مربوط خواهد شد. چون مشکلات ما نیازمند آنگونه چاره‌هایی است که گفتم، به نظر من مناسب نیست که دولت به علت توان استفاده از قوه قهریه، مستقیماً بخواهد رفتار مردم را در جهت هدفهای مشخص شکل دهد (مگر مثلاً در مورد مشارکت دادن کارمندان دولت در امور اجتماعی که در این صورت دخالت آنان در قضیه مورد نظر به تصمیم آزادانه خودشان بستگی خواهد داشت) و روابطی که از این رهگذر پیدا کنند تابع قراردادهای قانونی خواهد بود و ترتیبات اجرایی آن نیز مستقل از دولت خواهد شد). ولی اگر مردم بخواهند به نهادی پیوندند که چنین نقشی ایفا کند، به نظر من دولت یا هر چیزی که قائم مقام آن است، به طور مشروع می‌تواند برای حصول اطمینان از عادلانه بودن شرایط قرارداد، نقش داشته باشد، مثلاً در مورد حق ترک نهاد مذکور، یا در مورد حفظ زمینه‌ای فرهنگی و وارد کردن ما در آن به منظور مطمئن شدن از اینکه تصمیم به قبول عضویت جماعتی مشخص، تر به بهترین وجه آزادانه گرفته خواهد شد (البته مورد اخیر دشوارتر و نیازمند طرافت بیشتر است). لذا این مدلی سودمند خواهد بود که، مطابق آن، مردم سازمانهایی مرکب از داوطلبان، یا موسسات خدمات‌بازگانی، تشکیل دهند که چاره‌ای بر مشکلاتشان بیابد، اما عضویت در آنها اختیاری باشد. من از متقن بودن این افکار مطمئن نیستم و مصرانه می‌گویم که حقانیت اشکالاتی که به آرای پوپر وارد می‌کنم، به موفقیت [راه‌حل آنها] وابستگی ندارد. ولی یکی از استدلالهای مشخصی که در این کتاب اقامه خواهم کرد دایر بر این خواهد بود که اندیشه‌های پوپر، و اشکالاتی که در آنها پیش می‌آید، گاهی ممکن است چاره‌هایی بطلبد مستلزم اعمال نظارت جمعی بر

فرد که آزادانه انتخاب شده باشد، ولی به قسمی که پوپر [اگر بود] از آن استقبال نمی‌کرد. همچنین استدلال خواهیم کرد که نقش صحیح دولت<sup>۱۳۱</sup> حفظ آزادی شهروندان است، اما آزادی به مفهومی محدودتر از آنچه پوپر می‌پسندید. (استدلال من بیشتر به طرفداری از آزادی کلاسیک خواهد بود تا آزادی در نظامهای لیبرال متکفل تأمین اجتماعی). به این مطلب این اندیشه را نیز خواهیم افزود که یکی از وظایف مهم دولت حفظ یک تریبون آزاد و حصول اطمینان از بهره‌مندی ما از آن است. اینها همه با اعتقاد پوپر بر آن قسم دولت‌سالاری<sup>۱</sup> میانرو و عقلانی که در عین محترم شمردن آزادی، مداخله‌گرتر نیز باشد، در تضاد است. به موازات این استدلالها، من همچنین خواهیم گفت که گونه‌ای جامعه‌شناسی نقدی معرفت<sup>۲</sup> باید مکمل روش‌شناسی قرار گیرد که نشان دهد چگونه می‌توانیم نه فقط با صورت‌بندی قواعد روش‌شناسی، بلکه با بررسی جزئیات اینکه معرفت در حال حاضر از چه راهی ایجاد می‌شود و با تحقیق در عوامل مشوقه و صور مختلف پاسخنگویی در ایجاد معرفت، شناخت خویش را بهبود بخشیم. جامعه‌شناسی نقدی معرفت سپس (مشروط به ملاحظاتی که پیشتر در این «مقدمه» ذکر شد) خواهد پرداخت به اینکه آن دسته از نهادهای ما که رابطه‌ای با دانش و معرفت دارند به چه راههایی ممکن است تغییر داده شوند تا بهتر به ایجاد نتایج مطلوب ما کامیاب گردند. مصداق این حکم به‌تعمیر ایجاد معرفت در درون تخصصهای مختلف، بلکه بازسازی قلمرو اجتماعی و همگانی نیز خواهد بود.

به دلیل اختلاف نظر من با پوپر درباره‌ی اینکه ترتیبات اجتماعی مطلوب چیست که مرا به این بحثها کشانده است، و نیز به دلیل اینکه در خصوص این ماه دیگران نظریات من به لیبرالیسم کلاسیک نزدیکتر است، پیشتر یادآور شدم که خواننده اگر چیزی خریدپسند در بقیه‌ی این کتاب بیابد، باید بر حذر باشد. هر جا از بحث درباره‌ی آرای من که پوپر از آن خود می‌دانست و از طرح مشکلاتی که کار او پیش می‌آورد منحرف می‌شوم و آرای خودم را مطرح می‌کنم، به فکر می‌افتم که پوپر [اگر بود] احتمالاً مرا نیز مانند افلاطون و فیثته در فهرست کسانی جای می‌داد که به معلمان خود خیانت کرده‌اند. در عین حال، پوپر چون به لغزش‌پذیری اعتقاد داشت، بناچار

می‌بایست تصدیق کند که یکی از این «خیانتکاران» به هر حال ممکن است حق داشته باشد و درست بگوید - هر چند کسی که بتواند داوری کند که آیا آن حکم در اینجا مصداق دارد، من نیستم.

www.ketab.ir